

همه لولی هستند

غزل ۲۱۰۴ تفسیر شده در برنامه ۹۵۲ گنج حضور چه تغییری در دید من ایجاد می‌کند؟ مولانا در این غزل یک قطب‌نما و دستور قدرتمند برای تجربه یک دید جدید و خداگونه را به ما می‌دهد. می‌گوید زندگی در فرم جسمی شب جهان است. پس بودن دیگری در ما و همه مخلوقات هست که از جنس فرم نیست.

شب که جهان است پر از لولیان
زهره زند پرده شنگولیان
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۰۴
لولی باشنده‌ای است از جنس شادی، او دائماً در حال رقص و پایکوبی است. مولانا این دید را تعیین می‌کند، می‌گوید اینجوری باید ببینی، جور دیگر غلط است. جهان پر از لولی است و همه مخلوقات لولی هستند. مخصوصاً همه انسان‌ها لولی هستند یعنی باشندگانی از جنس شادی و رقص. لولی بودن را به‌وضوح در بچه‌ها می‌بینیم. همه بچه‌های کوچک از جنس شادی، شوخی، خنده و بازی‌اند.

لولی بودن در زیبایی زمین، حرکت دریاها، باز شدن گلها، زیبایی طوطیان و بطور کلی در طبیعت نیز کاملاً واضح است. مولانا می‌گوید همه انسانها با کنار گذاشتن هر قضاوتی، ورای دین، ظاهر و فکرهای سرشان لولی هستند. حتی اگر دردهای من ذهنی را حمل و بیان می‌کنند لولی هستند. این دید یعنی من ذهنی بی اعتبار است، هر انسانی در اصل نور خدایی است و تو وظیفه داری این نور را در خودت و در همه ببینی. یعنی من ذهنی را به حساب نیاوری و نگاهت روی آن نور باشد.

جنگ مغول و کشت و کشتار در زمان مولانا هم بوده ولی او می‌گوید «شب که جهان است پر از لولیان» برای اینکه آن نیروی درد یک توهم بی اعتبار است. ما انسان‌ها حتی در من ذهنی هم میل به عشق و زیبایی داریم. مثلاً چرا فرش زیر پای ما از قرن‌ها پیش تابحال اینقدر زیبا تزیین شده؟ برای اینکه انسان از جنس زیبایی است، او با عشق کار می‌کند و روی فرش‌ها و گلیم‌ها این نقش‌های زیبا را خلق می‌کند. پس خاصیت لولی بودن ما انسانها همیشه بوده و هست.

مولانا در بیت دوم غزل از مریخ می‌گوید. او دشمن بزم و عیش است، خنجر و شمشیر می‌بندد و برای جنگ آماده می‌شود.

ببند مریخ که بزم است و عیش
خنجر و شمشیر کند در میان
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۰۴

دید خداگونه مولانا ما را با خودش بالا می‌برد. آیا این مریخ یک باور خاص، یک گروه خاص یا یک حکومت خاص است؟ نه! مریخ من ذهنی انسان است. مریخ توهم درد است. همه انسان‌ها در خودشان یک مریخ ساخته‌اند که دائماً آسیب می‌زند. مریخ جمعی انسانها در بیرون یک فضای درد بزرگ ایجاد کرده که مشغول ویرانی است و مریخیت را در انسان صدا می‌زند. در بیت سوم مولانا راه چاره را نشانمان می‌دهد.

ماه فشاند پر خود چون خروس
پیش و پس اختر چون ماکیان
مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۰۴

-پر ماه: مراد هاله ماه است که حلقه نورانی سفید یا رنگی است که گاهی گرد قرص ماه دیده می‌شود.
-ماکیان: مرغان

انسان در نور حضور محافظت می‌شود. ماه و ستاره‌هایی که در نور ماه هستند را تشبیه می‌کند به خروس باشکوهی که از مرغان اطرافش حفاظت می‌کند. ماه و خروس نماد زندگی هستند. می‌گوید در میان جنگ و غوغای مریخیت هم حتماً به آن جنس لولی بودن نگاه کن. اصل شادی است. در پناه آن نور اصلی مریخ نمی‌تواند به تو آسیبی بزند.

در بیت ۳۰۰۵ از دفتر اول مثنوی به ما می‌گوید:

چون دلش آموخت شمع افروختن
آفتاب او را نیارد سوختن
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۵

آفتاب در اینجا هر نیروی بیرونی است. این بیت در نور غزل ۲۱۰۴ بسیار پر قدرت است.

می‌گوید نیروی تخریب مریخ به جنس زندگی هیچ آسیبی نمی‌تواند بزند. فرضاً اگر من ذهنی دو جنگ جهانی دیگر راه بیاندازد این موضوع تهدیدی برای عاشقان و خداوند نیست. انسان در توهم من ذهنی فقط به خودش ظلم می‌کند. زیرا مریخ یا من ذهنی به طور کلی از جنس

توهم است. خداوند نیازمند به این نیست که انسان به حضور زنده شود، بلکه این انسان است که نیاز دارد ظلم کردن به خودش را پایان دهد و جنس اصلی خودش را شناسایی کند.

پس برای گسترش عشق و سامان و صلح در جهان باید جنس لولی بودن را در خودمان، در همه مخلوقات و به خصوص در تمام انسان‌ها شناسایی کنیم. یعنی وظیفه داریم در انسانی که سر و صدای مریخیت را بروز می‌دهد هم نور خدایی را که اصل اوست ببینیم و اینگونه به ارتعاش بیاوریم. کاری که مولانا، بزرگان و آقای شهبازی می‌کنند. این دید تغییر بسیار عظیم و راه‌گشایی است.

پنج و شش است امشب مهره قمار
سست می‌فکن لب چون ناشیان
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۰۴

مولانا زندگی در این جهان را به یک بازی تشبیه کرده که در آن هر لحظه بهترین دست را داریم. باید قدر این موقعیت را بدانیم. به شرط فضاگشایی نوبت دولت تو این لحظه و هر لحظه زده می‌شود.

بیت نهم غزل به ما این دید را می‌دهد که همه‌مان به عنوان انسان بزرگ حلواییان هستیم. یعنی انسان در صف اول مخلوقات موظف است خرد و عشق زندگی را در جهان جاری کند. یک گنجشک یا یک گل سرخ هم حلوا فروش هستند اما انسان سرور حلواییان است.

زهر از آن دست کریمش بنوش
تا که شوی مهتر حلواییان
عشق چو مغز است جهان همچو پوست
عشق چو حلوا و جهان چون تیان
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۰۴
-مهتر: بزرگ‌تر
-تیان: دیگ سرگشاده بزرگ

مولانا زندگی ما در فرم را از لحظه‌ای که به این جهان می‌آییم به یک دیگ بزرگ حلواپزی تشبیه می‌کند. مقصود زندگی هر انسانی این است که حلوائی خاص خودش پخته شود و آن حلوا را به کائنات ارائه کند. می‌گوید زندگی دائماً در کار پختن حلوائی تو است، مثل اینکه او دیگ را هم می‌زند و مواد مختلف را اضافه می‌کند. تو باید با پذیرش، تسلیم و توکل کامل همکاری کنی. دید مریخی خودت را از پادشاهی برکنار کنی، وقتی عقل من ذهنیت می‌گوید این اتفاق زهر است تو با فضاگشایی و اطمینان به انتخاب زندگی آن را بنوشی و حتی اگر در یک چالش هستی از ذوق زندگی دلت نباید دعا کنی که این شرایط زودتر تغییر کند. می‌خواهی همه چیز همانطوری باشد که زندگی انتخاب کرده حتی اگر به نظر من ذهنیت سخت بیاید.

و یک پیغام مهم دیگر غزل این است که بیان ذهنی بسیار محدود است. آن چیزی که می‌گوییم یا می‌نویسیم نمی‌تواند زندگی را بیان کند، یکی شدن با زندگی آن چیزی نیست که ذهن توصیف می‌کند. اصل انسان در ذهنش، در حرف‌ها، نوشته‌ها و فکرهایش نیست.

حلق من از لذت حلوا بسوخت
تا نکنم حلیه حلوا بیان

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۰۴
-حلیه: زینت، مشخصات ظاهر، وصف

-خانم سارا از آلمان